

## واکاوی و تحلیل اندیشه‌های سیاسی حزب جمعیت اسلامی در افغانستان معاصر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

عبدالقیوم آیتی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۲

سعید عبیری<sup>۲</sup>

### چکیده

نوشته‌ی حاضر در پاسخ به این پرسش سامان داده شده است که واکاوی و تحلیل اندیشه‌های سیاسی حزب جمعیت اسلامی در افغانستان معاصر، چگونه بوده است؟ مطالعه‌ی این مسئله؛ از این رو، اهمیت دارد که بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی افغانستان در روابط و مناسبات با جریان‌های خارج از مرز این کشور ریشه دارد. برای پیدا کردن پاسخ این پرسش، از روش توصیفی — تحلیلی بهره گرفته شده است. نتیجه به دست آمده این است که حزب جمعیت اسلامی افغانستان در اهداف، آرمان‌ها و تشکیلاتی سازمانی و شیوه مبارزاتی خود از اخوان المسلمین تأثیر پذیرفته است. اندیشه سیاسی حزب جمعیت اسلامی متأثر از اندیشه‌های اخوان المسلمین است و در بخش نخست این مقاله به برخی از آن‌ها اشاره شده است که عبارتند از: روش توده‌ای، تشکیل حکومت اسلامی، اعتدال و میانه‌روی و بازگشت به قرآن و سنت. در بخش دیگر این تحقیق به عوامل ناکامی اندیشه سیاسی متأثر از اخوان پرداخته شده که عبارتند از: فقدان تجربه سیاسی، عدم تحمل سیاسی، اختلافات مذهبی و سلطه قومی و فقدان برنامه و نقشه راه برای پیاده‌سازی اندیشه از جنبه نظری به مرحله به عملی. هرچند حزب جمعیت اسلامی به ایجاد و تشکیل حکومت دست یافت؛ اما نتوانست حکومت فراگیر را در کشور به وجود آورد؛ از این رو، گسترش افراط‌گرایی و تعمیق شکاف اجتماعی در افغانستان، رشد کرد و بساط حکومت اسلامی مجاهدین را برچید و کشور را برای دو دهه دیگر به سمت هرج و مرج و بی‌قانونی سوق داد.

**کلیدواژه‌ها:** اندیشه سیاسی، ربانی، حزب جمعیت، اخوان المسلمین، افغانستان.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری - اندیشه معاصر مسلمین جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول):

Ayatiqayom@gmail.com

<sup>۲</sup> استاد همکار مجتمع عالی ادبیات، زبان و فرهنگ شناسی جامعه المصطفی العالمیه:

hasedak\_1010@yahoo.com

## ۱. طرح مسئله

دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی، اوج اسلام‌خواهی و خیزش جریان‌های اسلام‌گرا در افغانستان بود؛ جریان‌هایی که با شعارها و آرمان‌های اسلام‌گرایانه در محیط‌های علمی، رسانه‌ها، اماکن مذهبی و در سطح توده‌ی مردم فعالیت‌های خود را آغاز کردند و دگرگونی‌های عمیق و بنیادینی را در عرصه‌های مناسبات دینی — سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی در افغانستان و منطقه رقم زدند. همین جریان‌ها، پس از دهه‌ی شصت، پرچم مقاومت و مبارزه علیه رژیم برآمده از گروه‌های چپ کمونیستی و بزرگ‌ترین قدرت خارجی یعنی اتحاد جماهیر شوروی را به دوش کشیده و سرنوشت و تقدیر بیش از چهار دهه تحولات در عرصه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان را در دست گرفتند. آثار و پیامدهای تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای این گروه‌ها، هنوز در سیمای حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان نمایان است؛ البته سرآغاز شکل‌گیری جریان‌های فکری و سیاسی در افغانستان، به نهضت اصلاح‌گرایانه‌ی سید جمال برمی‌گردد.

یکی از مسائل، مهم مرتبط با این گروه‌ها که نیاز به مطالعه و واکاوی دارد، تأثیرپذیری این گروه‌ها از جریان‌های اسلام‌گرای بیرون از افغانستان است. در کشورهای مختلف اسلامی؛ نظیر ایران، مصر، سوریه، مراکش، عربستان، پاکستان و... جریان‌های فکری — سیاسی اسلامی قدرتمندی در آن دوره وجود داشتند. پرسش این است که اندیشه سیاسی، جریان‌های سیاسی اسلامی در افغانستان، از اندیشه‌های سیاسی این جریان‌های سیاسی اسلام‌گرایانه در بیرون از افغانستان چه تأثیراتی پذیرفته‌اند؟ هر صاحب‌نظری می‌داند که پاسخ دادن به این پرسش نیاز به مطالعه‌ی گسترده دارد. با یک نوشته‌ی مختصر نمی‌توان مشخص کرد که اندیشه‌های سیاسی، جریان‌های سیاسی افغانستانی از اندیشه‌های سیاسی، چه جریان‌هایی در بیرون از افغانستان تأثیر پذیرفته‌اند؛ بر این اساس در اینجا از میان مجموعه گروه‌های اسلام‌گرا در بیرون از افغانستان یکی را انتخاب کردیم. اخوان المسلمین، یکی از پرنفوذترین جنبش‌های اسلام‌گرا در دنیای اسلام به شمار می‌رود. این جنبش در سال ۱۹۲۸ — ۱۹۲۹ در مصر توسط حسن البناء پایه‌گذاری شد و توانست طی مدت‌زمان کوتاهی در سراسر دنیای اسلام ریشه‌های خود را گسترش دهد و توانست به بازیگری بی‌بدیل در عرصه‌ی سیاسی اسلام‌گرایی تبدیل شود. جنبش اخوان متأثر از تحولات منطقه‌ای و داخلی در سرزمین‌هایی که پیش‌تر تحت سلطه عثمانی بودند، شکل گرفت. طبعاً عوامل متعددی را می‌توان در تبیین تأسیس این جنبش ذکر

کرد که مهمترین آن‌ها سقوط خلافت عثمانی و گسترش جریان‌های سیاسی و اجتماعی نوین بود که از دید اسلام‌گرایان مصری، الحادی به شمار می‌رفتند. در این مقاله، عرصه‌های تأثیرات جنبش اخوان بر جریان جمعیت اسلامی افغانستان را به‌ویژه در حوزه اندیشه سیاسی واکاوی و تحلیل می‌شود. پردازش به این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که در شرایط کنونی، افغانستان با مشکلات سیاسی و اجتماعی بی‌شماری دست‌وپنجه نرم می‌کند. بدون شک اکثر این معضلات ریشه در روابط و مناسبات گروه‌های سیاسی افغانی با جریان‌های سیاسی و فکری بیرون از افغانستان دارد؛ بنابراین، برای رفع این معضلات و چالش‌ها، باید در مناسبات خود با جریان‌های بیرون از کشور، تأمل و تجدیدنظر قرار گیرد.

## ۲. پیشینه‌ی تحقیق

می‌توان از آثاری زیر به‌عنوان پیشینه‌ی این تحقیق می‌توان نام برد. کتاب شناسنامه‌ی احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان، نوشته‌ی بصیر احمد دولت‌آبادی، کتاب جریان شناسی تاریخ افغانستان معاصر، نوشته‌ی امان‌الله شفایی و کتاب افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، نوشته‌ی اولیویه روم، بخش‌های مهمی از مطالب و مدعیات مطرح‌شده در این مقاله، در کتاب‌های ذکرشده بازتاب یافته است. دولت‌آبادی در کتاب خویش نام همه جریان‌های سیاسی افغانستان را برمی‌شمارد و به‌اختصار درباره اهداف، فعالیت‌ها و اساسنامه‌ی هرکدام توضیح داده است. او اندیشه و مشرب این جریان‌ها را که از چه منابع فکری و ایدئولوژیکی تغذیه می‌کند، مشخص کرده است؛ اما با توجه به نوع نگاه و رویکردی که در کتابش دارد مشخص نمی‌کند که جمعیت اسلامی از چه شیوه و طریقی از اندیشه سیاسی اخوان المسلمین تأثیر پذیرفته است. نویسنده کتاب جریان شناسی تاریخ افغانستان معاصر، مجموعه گروه‌های تأثیر پذیرفته از جنبش اخوان را نام‌برده و تلاش می‌کند که آغاز این تأثیرپذیری و نیز شیوه‌ها و کانال‌های انتقال اندیشه اخوانی به افغانستان را مشخص کند. باین‌وجود شفایی مشخص نمی‌کند که عوامل و زمینه‌های این اثرپذیری چه بوده است. محمد اکرام اندیشمند نیز کتابی دارد تحت عنوان سال‌های تجاوز و مقاومت. او کم‌وبیش به این موضوع پرداخته است که چه تعداد از گروه‌های سیاسی، تفکر اخوانی داشته‌اند؛ باین‌وجود، کتاب او نیز با این کاستی مواجه است که به صورت مشخص نشان نمی‌دهد که جمعیت اسلامی افغانستان چگونه و با چه سازوکاری از اندیشه سیاسی اخوان المسلمین متأثر شده است؟ اندیشه‌های سیاسی حزب جمعیت اسلامی چیست؟ و علل و عوامل ناکارآمدی این اندیشه چه بوده است؟ در این نوشته تلاش خواهد شد

که اندیشه سیاسی جمعیت و ناکامی این اندیشه در افغانستان به طور روشن بیان شود.

### ۳. اندیشه سیاسی

در کتاب‌های مربوط به اندیشه‌های سیاسی، کمتر چیزی که به آن پرداخته شده تعریف واژه‌ی اندیشه سیاسی است. در بسیاری از کتاب‌هایی که درباره این موضوع تدوین شده است، بدون اینکه تعریفی از مفهوم این واژه داشته باشد، مستقیماً به محتوای اندیشه سیاسی، پرداخته شده است. باین حال برخی از اندیشمندان سیاسی تعریفی از آن ارائه کردند که عبارتند از:

اندیشه در لغت به معنی تفکر، تأمل، بیم و اضطراب آمده است (معین، ۱۳۶۲: ج ۱، ۳۷۷). اندیشه در لغت به معانی تأمل (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۱۰، ۳۷)، فکر، گمان، ترس، بیم، اندیشه کردن: فکر کردن، خیال کردن، احساس ترس و بیم کردن (دهخدا، ج ۶: ۳۸۷؛ عمید، ۱۳۶۰: ج ۱، ۲۴۷) آمده است.

اندیشه سیاسی را چنین تعریف کرده است: «اندیشه سیاسی عبارت است از کوششی برای تعیین اهدافی که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز ابزارهایی که در حد معقولی می‌تواند انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشود.» (بشیریه، ۱۳۷۶: ۱۶) برای کامل شدن بحث می‌نویسد که اندیشمند سیاسی کسی نیست که صرفاً دارای مجموعه‌ای از آرا و اهداف باشد و ابزارهای رسیدن به آن را به دست دهد؛ بلکه باید بتواند درباره آرا و عقاید خود به شیوه‌ی عقلانی و منطقی استدلال کند تا حدی که اندیشه‌های او دیگر صرفاً آرا و ترجیحات شخصی به شمار نرود (همان، ۱۶).

برهان‌الدین ربانی فرزند محمد یوسف در ۲۹ شهریور ۱۳۱۸، در شهر فیض‌آباد مرکز استان بدخشان افغانستان چشم به جهان گشود. وی دروس ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش خواند و سپس به کابل رفت و در دارالعلوم شرعیه کابل که در پغمان موقعیت داشت، پذیرفته شد. او در سال ۱۳۳۸ وارد دانشکده شرعیات شد و پس از فراغت در سال ۱۳۴۱ به‌عنوان استاد در این دانشکده مشغول شد. ربانی در سال ۱۳۴۵ جهت ادامه تحصیل به مصر رفت و پس از گذراندن دوره ارشد و تدوین رساله دکتری به کشور بازگشت و در دانشکده شرعیات مشغول تدریس شد (آوایرس: ۱۳۹۹).

ربانی نیز از افرادی است که در ایام تحصیل در الازهر مصر با رهبران اخوان المسلمین ارتباط داشته و از اندیشه سیاسی اخوان المسلمین اثرپذیرفته است. او پس از بازگشت به کشور

با عده‌ای از استادان دانشکده شرعیات مانند غلام محمد نیازی، عبدالرب رسول سیاف و عده‌ای دیگر «نهضت جوانان مسلمان» را به وجود آوردند (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳).

روا در توصیف شخصیت ربانی چنین می‌گوید که هیچ پرستش شخصیتی در منطق وی وجود نداشته است. درحالی‌که کشمکش و تنش کسب قدرت بین او و حکمتیار از دوران دانشجویی و شکل‌گیری جنبش اخوان افغانی تا هنگام مرگ وی تداوم داشته است. رویش چارچ گونه جریان‌های سیاسی در پیشاور، جنگ‌های ویرانگر داخلی و سرانجام پیدایش جنبش طالبان در میدان مبارزه سیاسی افغانستان، ناشی از جنگ قدرت بین ربانی و حکمتیار بود.

جنبش اخوان از آغاز فعالیت در سال ۱۹۲۸ تا مرگ حسن البنا در سال ۱۹۴۹ به‌عنوان یک جنبش اصلاح‌طلب میانه‌رو به فعالیت‌های خودپرداخت و تلاش کرد تا با بازگشت به اسلام و سنت نبوی و بازنگری به عوامل انحطاط جوامع اسلامی و مبارزه با استبداد و استعمار از مسیر مسالمت‌آمیز، احیای عظمت و سیادت اسلام را محقق سازند. حسن البنا ایده‌ی اولیه جریان اسلام سیاسی را اجرای شریعت در جامعه می‌دانست، روشن است که اجرای شریعت اسلامی بدون تشکیل حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ از این‌رو، حسن البنا در سال ۱۹۳۹ اعلام کرد که یکی از اهداف این جنبش تشکیل حکومت شایسته است (البنا، ۱۳۵۸: ۳۶۶). وی به سخنان امام محمد غزالی استناد می‌کند که می‌گوید: «بدان که شریعت اصل است و سلطان، نگاهبان و آنچه اصل ندارد ویران است و آنچه نگاهبان ندارد تباه است.» (منصور نژاد، ۱۳۸۲: ۸۱).

هسته اولیه اسلام سیاسی در افغانستان که در چارچوب «نهضت جوانان مسلمان» تأسیس شد، به عینه از اندیشه‌های سیاسی جنبش اخوان المسلمین مصر و در بستر زمان، از تفکرات دو جریان میانه‌رو و تندرو اخوان تأثیر پذیرفت. رهبران جنبش جوانان مسلمان در تبعید در پاکستان، به دو گروه میانه‌رو و تندرو تقسیم شدند، جمعیت اسلامی به رهبری ربانی از جریان میانه‌رو و از تفکری اعتدالی حسن البنا و حسن الهضیبی تبعیت می‌کرد؛ درحالی‌که حزب اسلامی به رهبری حکمتیار از اندیشه‌های افراطی سید قطب و استاد رادیکالش ابوالاعلی مودودی را به‌عنوان مرامنامه‌ی خویش قرار داده بود. تفاوت‌های فکری الهام گرفته از جمعیت اخوان، شکاف عمیقی را در درون جریان اسلام‌گرایی نوپنیا افغانستان به وجود آورد، به‌گونه‌ای که در مدت‌زمان کوتاهی، احزاب متعددی از این جریان پدید آمد.

جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی شاخه‌ای دیگری از جنبش جوانان مسلمان است که در پاکستان و در تبعید شکل گرفت. رهبر و ایدئولوگ این جنبش برخلاف حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، بیشتر از جریان میانه‌رو اخوان المسلمین مصر متأثر بوده است.

ربانی از نظر فکری بیشتر از اندیشه‌های حسن البنا، حسن الهضیبی و عمر تلسمانی تأثیر پذیرفته است (لیاخفسکی، ۱۹۹۹: ۶۵)؛ هرچند ایشان برخی از کتاب‌های سید قطب را که به‌عنوان منبع فکری بنیادگرایان در جهان اسلام قرار گرفت، ترجمه کرده و در اختیار دانشجویان گذاشت؛ ولی خود دارای مشی اعتدالی بوده است. در میان رهبران جهادی در پاکستان، ایشان را می‌توان از اسلام‌گرایان میانه‌رو شمرد؛ زیرا او نه همانند سیاف، مولوی خالص و نبی محمدی، خواهان استقرار تفسیر سنتی و قرون‌وسطایی از اسلام بود و نه مانند حکمتیار در برخورد با پدیده‌های نو، آن‌ها را غیردینی می‌خواند؛ بلکه خواستار تفسیر بازتری از اسلام بود که ضمن حفظ دستورهای دینی بتوان با مدنیت و دنیای مدرن نیز در تعامل بود. شاید سابقه تحصیلی و مطالعاتی ربانی در جهت‌گیری‌های فکری سیاسی وی نقش بارز داشته است؛ زیرا او که بسیار مجذوب تصوف بود، تحصیلاتش را در کسوت یک عالم تجددطلب در مدار مذهبی به پایان برده و در آنکارا و قاهره به تحصیل پرداخته است. افراد میانه‌رو به‌ویژه فارسی‌زبان‌هایی در حلقه ربانی گرد می‌آیند که خواهان مبارزه سیاسی، عدم تکفیر مخالفان سیاسی و برخورد ملایم‌تری با مردم داشت (روا، ۱۳۶۹: ۱۲۲)؛ این در حالی است که رقیب اخوانی او حکمتیار، در استراتژی مبارزاتی خویش بر اقدامات مسلحانه و حتی خرابکارانه، اعمال خشونت با مردم در مورد مسائل مانند حجاب، امور زنان و... تأکید داشت. ربانی که در دوران تحصیلاتش در قاهره از نزدیک با اخوانی‌ها ارتباط داشت، از این جنبش شدیداً متأثر بوده است و سخنان او، انتخاب نام جمعیت اسلامی برای گروه سیاسی و مبارزاتی‌اش و اساسنامه‌ی این جمعیت، همگی دال بر این موضوع است.

#### ۴. اندیشه‌های سیاسی حزب جمعیت اسلامی

از مطالعه و واکاوی در اندیشه سیاسی رهبران و اساسنامه‌ی جمعیت اسلامی افغانستان نشان می‌دهد که این حزب بیشتر در موارد زیر از اندیشه‌های سیاسی اخوان المسلمین متأثر بوده است که عبارتند از:

##### الف) توجه به روش توده‌ای

برهان‌الدین ربانی برای مبارزه و نبرد با نظام سیاسی داودخان و نظام کمونیستی در افغانستان به روش توده‌ای باور داشت. این روش همانند روش حسن البنا است که در تعقیب اهداف سه مرحله‌زمانی را سپری کرد. مرحله دعوت، مرحله جذب و مرحله‌ای عمل. او در مرحله دعوت و جذب، اعضا را از درون جامعه و از قهوه‌خانه‌ها آغاز کرد و به جذب اعضا پرداخت

و به تدریج در درون دستگاه سیاسی کشور و ارتش نیز نفوذ کرد. جمعیت اسلامی نیز در گفتار و تئوری، سه مرحله از تلاش و فعالیت را تصدیق می‌کند: مرحله معرفی؛ یعنی تفسیر اصول و اندیشه حزب در میان توده مردم؛ مرحله تنظیم و سازمان‌دهی که به تحصیل روحی و تربیت عرفانی و سازمان‌دهی هسته‌ی نظامی حزب مربوط می‌شود؛ مرحله تنفیذ که همان مرحله عمل و انجام دهی است (روا، ۱۳۸۹: ۵۵). ربانی با همین اندیشه تلاش می‌کرد تا برای سرنگونی دولت ضد دینی داودخان از طریق آگاهی بخشی به مردم و تبیین دیدگاه‌های واقعی داودخان، در میان توده‌ای مردم و دستگاه سیاسی افغانستان نفوذ کرده و از این طریق دولت داود را براندازد (مارسدن، ۱۳۷۹: ۵۴)؛ حتی پس‌از این که اعضای جنبش جوانان مسلمان به پاکستان فرار کردند و در پناه دولت بوتو قرار گرفتند، ایشان با فرستادن نامه‌ای به محمد داود، از او خواست که با نهضت جوانان مسلمان به مذاکره و گفتگو بپردازد و با تجدیدنظر در استراتژی و خط و مشی سیاسی‌اش، از همراهی و حمایت از کمونیست‌های طرفدار شوروی دست بردارد (اندیشمند، ۱۳۸۶: ۱۰۵)؛ از این رو، او با خیزش مسلحانه‌ای که به وسیله رهبران جهادی، با پافشاری حکمتیار و حمایت دولت پاکستان در سال ۱۳۵۴ در پنجشیر و چند استان افغانستان، برنامه‌ریزی شد؛ مخالفت می‌کرد. او بر این باور بود که مردم افغانستان نسبت به اهداف و آرمان‌های نهضت جوانان مسلمان آگاهی و شناخت کافی ندارند و از سویی دولت داودخان را به‌عنوان یک حاکم کشور اسلامی می‌شناسند؛ بنابراین، با اقدام مسلحانه علیه داودخان، نه تنها مردم از رهبران جهادی حمایت نمی‌کنند که بر ضد آنان به‌عنوان شورش‌گران و اخلاص‌گران به‌نظام و جامعه، اقدام می‌کنند. طبیعی است که در چنین شرایطی اقدام مسلحانه به‌منزله انتحار و خودکشی است و هیچ پیامد مثبتی را دنبال نخواهد کرد. ضمن این که رهبران جهادی غیر پشتون در پیشاور از همگرایی و حمایت دولت پاکستان از حکمتیار، به این درک رسیدند که پاکستان در صدد است با این اقدامات، دولت داود را سرنگون سازد و به‌جای آن نظام اسلام‌گرایی افراطی و دلخواه خویش را جایگزین سازد که بتواند برای همیشه بر افغانستان سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی داشته باشد.

### (ب) ایجاد و تشکیل حکومت اسلامی

285 بر پایه حکومت دینی، یکی از اندیشه‌های سیاسی، از اهداف و آرمان‌های جمعیت اسلامی است که با تبعیت از اخوان، در صدد بود که آن را در افغانستان پی‌ریزی کند. روا محقق فرانسوی که شناخت نسبتاً دقیق و جامعی از جریان‌های سیاسی اهل سنت این کشور دارد و در مورد تمایل رهبران این جریان‌ها اظهار کرده است که اسلام‌گرایان جدید افغانستان برای

تشکیل نظام سیاسی دارای چارچوب فکری نزدیک به ایدئولوژی غربی است با این تفاوت که آنان در این ساختار از آیات قرآنی و ارجاعات تاریخی اسلامی بهره می‌برند. آنان برای تشکیل این نوع حکومت به دنبال انقلاب و سرنگونی نظام سیاسی غیردینی بودند. در اندیشه‌ی آنان جامعه‌ی واقعی اسلامی تنها از طریق روشنگری و اصلاح اخلاقی پدید نمی‌آید؛ بلکه در کنار آن، حرکت و اقدام انقلابی نیز لازم است و با این دو اهرم، دولت اسلامی به وجود می‌آید؛ بنابراین، برای این نخبگان، تشکیل دولت اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا دولت کلید هر تغییری در جامعه است (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۴۰). برهان‌الدین ربانی در موارد متعددی به تشکیل حکومت اسلامی اشاره کرده است:

«انقلاب ما از عمق جامعه مسلمان ما سرچشمه گرفته و مبارزه ما بر اصول و تعالیم والای اسلام استوار است نه به شرق مربوطیم و نه به غرب. ما خواهان تأسیس جمهوری اسلامی بر مبنای قرآن و سنت در کشور خود هستیم، ملت ما جز نظام جمهوری اسلامی هیچ رژیم دیگری را قبول ندارند. ما اگر بخواهیم آزادباشیم و مسلمان زندگی کنیم باید با مال و جان در برابر کفر قیام کنیم، باید جهاد کنیم، بکشیم و کشته شویم و این شیوه مسلمانان راستین است.» (ربانی، ۱۳۶۵: ۳۸).

ربانی مقاومت و جهاد مردم افغانستان را در راستای احیای اندیشه‌های دینی و تشکیل حکومت اسلامی می‌داند: «جهاد ما در راه رهایی کشور از یوغ کمونیست‌ها و برقراری حاکمیت اسلام در افغانستان انجام می‌یابد.» (ربانی، ۱۳۶۹: ۳۵۶) و بیان می‌کند که حق تعیین سرنوشت و آزادی افغانستان، اخراج نیروهای روسی و تشکیل یک دولت اسلامی، موضوع اصلی و بنیادی است که مردم افغانستان برای دستیابی به آن به جهاد و نبرد ادامه می‌دهند (همان) و محال است که افراد نالایق و بی‌خاصیت مانند ظاهر شاه و امثال آن، مانع از برپایی انقلاب و حکومت اسلامی در افغانستان شوند و غیرممکن است که پس از تقدیم یک و نیم میلیون شهید در کشور انقلاب را پیاده سازیم (همان، ۱۱). این بیانات بخشی از اندیشه سیاسی رهبر جمعیت اسلامی است که در جلسات و کنفرانس‌های مختلفی در پاکستان، ایران و در جمع مردم مطرح می‌کرد و اهدافش را سرنگونی نظام کمونیستی افغانستان و تشکیل جمهوری اسلامی، ابراز داشته است.

از میان هفت جریان سیاسی اهل سنت که در پیشاور شکل گرفته بود، تنها حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی ربانی بودند که با سازوکارهای سیاسی جریانی و شرایط آن تا حدودی آشنایی داشته و طرحی از تشکیل یک حکومت اسلامی را به‌طور کلی و ناقص در



زمینه‌های نظم و سازمان‌دهی ادارات، اقتصاد، نظام آموزشی، اصلاحات دینی، سیاست و روابط خارجی، از طریق مرامنامه‌هایشان ارائه کردند. در مرامنامه و بیانیه‌های این حزب، سیاست و ساختار سیاسی حکومت اسلامی در چند بخش به‌طور اجمالی اشاره شد.

جمعیت اسلامی ربانی در بعد سیاسی بر این باور بود که دولت افغانستان بر اساس تفکیک قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه و قضائیه) فعالیت می‌کند. در رأس دولت رئیس‌جمهور قرار دارد. سیستم سیاسی در این دولت بر اساس مرکزیت استوار است و افغانستان دولت مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه است. مردم کشور بدون تبعیض می‌توانند از طریق تشکیل احزاب سیاسی در حیات سیاسی کشور سهیم شوند و انتخابات در این کشور بر اساس اصول اسلامی و به تناسب تعداد جمعیت صورت می‌گیرد (معروف، ۱۳۸۰: ۶۸۸). همچنین به ضرورت بقای نظام اسلامی در افغانستان، مبارزه با هر نوع تفکری استعماری و اندیشه‌های کمونیستی، اسلام‌ستیزی، فساد و آلودگی و برچیدن بساط دست‌نشانده‌های دولت مسکو و اخراج اشغالگران، اشاره شده است.

در زمینه فرهنگی به گسترش آموزه‌های اسلامی، بازگشایی درهای معارف و مراکز دینی و فرهنگی بر روی فرزندان کشور، زدودن ریشه‌های فساد و فحشا، رشوه ستانی، شراب‌خواری، قتل و غارت و دزدی و دیگر منکرات تأکید کرده و بیان داشته است که رسانه‌ها و برنامه‌های مطبوعاتی باید در خدمت تربیت و تهذیب جامعه قرار گیرد. در زمینه اقتصادی به رفع بیکاری و فقر، استبداد و استعمار و تطبیق نظام اسلامی اشاره دارد. از دیدگاه این حزب، دولت زمینه‌های به کار انداختن استعداد‌های افراد شایسته را در حد امکان فراهم و منابع تولید را در بخش‌های خصوصی و دولتی به صورت درست و معقول فعال ساخته و نظام توزیع عادلانه را ایجاد و با فقر و گر سنگی مبارزه می‌کند. صنایع ملی را تشویق، تجارت را در بخش‌های خصوصی و دولتی ترغیب می‌کند و تجارت ملی را مورد حمایت قرار می‌دهد (همان، ۶۸۹).

### ج) اعتدال و میانه‌روی

ربانی با پیروی از جریان اعتدالی و میانه‌رو جنبش اخوان المسلمین از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۶ با شیخ عمر تلسمانی رهبر اعتدال‌گرای اخوان المسلمین رابطه‌ی نزدیکی داشته است (روآ، ۱۳۸۹: ۴۹) جریان میانه‌رو اخوان مخالف خشونت و تکفیر مخالفان است و «حسن الهضیبی» مرشد اخوان پس از «حسن البنا» در برابر اندیشه‌های رادیکال سید قطب که در کتاب‌هایش به‌ویژه کتاب معالم فی الطریق تجلی یافت، کتاب «دعاه لاقضاه» را بر رد آن نوشت. ربانی با پیروی از این جریان مخالف اقدام مسلحانه و تکفیر مخالفان بود.

پیتر مارسدن نیز ربانی را به‌عنوان یک عنصر میانه‌رو معرفی کرده است. به نظر او، ربانی

فردی بنیادگرا، میانه‌رو و سخت متأثر از اندیشه اخوان المسلمین بوده است. وی می‌خواست که کلیه ابعاد جامعه را بر اساس تفسیر خاصی از اسلام و بنیادگرایی، از بنیاد تغییر دهد، اندیشه اصلاح‌طلبی دینی همراه گرایش به عرفان و تصوف در شکل‌گیری شخصیت ایشان به سمت بنیادگرایی نقش محوری داشته است؛ به همین جهت ایشان معتقد بود که در مسیر جهاد و تغییر نظام سیاسی در افغانستان، باید به‌طور محتاط حرکت کرد و نسبت به اعتقادات، سنت‌ها و آداب موجود در جامعه، با دیده احتیاط نگریست (مارسدن، ۱۳۷۹: ۵۴)؛ زیرا نادیده انگاری آداب، رسوم و اعتقادات مردم و اجرایی کردن آموزه‌های دینی به سبک جدید، ممکن است با واکنش اجتماعی مواجه شود. چنانچه تندروی حکمتیاری و عملکرد طالبان در طول دوره سلطه بر افغانستان این فرضیه را به اثبات رساند. ربانی احزاب و جریان‌های سیاسی رقیب جمعیت اسلامی را با مشی و روش میانه‌روی مخالف بودند، به باد انتقاد گرفته و بیان داشته است که «آن‌های که ناآگاهانه هوس مبارزه و جنگ را در سر دارند و برای کسب قدرت دم از جهاد می‌زنند و در زیر ماسک اسلام‌خواهی به جنایت دست می‌زنند، به هر کس می‌تازند و با صدور فتوای دروغین، دیگران را مجرم قلمداد می‌کنند، چنین مردمی از روی جهالت و نادانی بر نفس خویش و بر عقیده و فرهنگ اسلامی، ستم کرده‌اند.» (ربانی، چه نوع مبارزه، بی‌تا: ۱۲).

#### د) بازگشت به قرآن و سنت

بازگشت به قرآن و سنت و اسلام اولیه به‌عنوان راهبرد اصلی اسلام‌گرایان در جهت مقابله با استعمار و استبداد داخلی است. ربانی نیز در گفتارها و پیام‌هایشان بر این نکته تأکید داشت که تنها در صورت بازگشت به آموزه‌های قرآنی و سنت که می‌توان به اهداف خویش رسید. جمعیت اسلامی علاوه بر مرامنامه خود، دارای اصولی است موسوم به اصولی ده‌گانه بیعت که همانند و شبیه اصول ده‌گانه‌ای جنبش اخوان المسلمین است. اصول بیعت اخوان المسلمین که در مورد تعهد و بیعت اعضای آن در مقابل مرشد و رهبر جنبش اخوان المسلمین تنظیم شده است که به این صورت است: «ارکان بیعت ما ده چیز است: فهم، اخلاص، عمل (مراد از عمل، اصلاح نفس، اصلاح خانواده، اصلاح جامعه، اصلاح حکومت، آزادی میهن، آزادی سرزمین‌های اسلامی و نشر دعوت اسلام در جهان است)، جهاد، فداکاری، فرمان‌برداری، ثبات، تجرد، برادری، اطمینان.» (پیام بیداری اهل سنت، ۴۲۸).

بررسی این دو اصول نشان می‌دهد که جمعیت اسلامی افغانستان در بعد اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از اندیشه‌های جنبش اخوان المسلمین متأثر بوده است که در قالب اصول ده‌گانه گردآوری شده است.

## ه) اصول ده‌گانه

مرامنامه‌ای جمعیت اسلامی در بخش اصول بیعت بیان می‌کند که فرزندان اصیل و مجاهد افغانستان که شرف عضویت جمعیت اسلامی افغانستان را حاصل کرده‌اند پیش از پیوستن به این نهضت، مکلفند با قبول اصول ده‌گانه زیر، خویش را به‌عنوان یک سرباز اسلام بدانند. این اصول عبارتند از:

الف) فهم سالم از دین: ربانی در بعد اخلاقی و اعتقادی تأکید داشته است که باید اعضای جمعیت یقین کامل داشته باشند که ایدئولوژی و عقیده آنان، کاملاً یک عقیده اسلامی است و این اصلی است که اخوان المسلمین در مورد اعضایشان تأکید دارد که باید یقین داشته باشید که اندیشه‌ی ما اندیشه‌ی ناب اسلامی است.

ب) صفا و اخلاص: جمعیت اسلامی به پیروانش تأکید دارد که هر فردی از اعضای جمعیت باید صفای باطن، قلب پاک و نیت خالص داشته باشد و در قول، عمل، جهاد و مبارزه‌ی خود تنها کسب رضای خدا را مقصود بداند و هدف او در مبارزه، رسیدن به جاه و مقام، نام و نشان نباشد (ربانی، بی‌تا: ۲۴). حسن‌البناء در مورد اخلاص گفته است که مراد از اخلاص این است که برادر مسلمان از گفتار، کردار و جهادش به‌طور کامل خشنودی خداوند را خواستار باشد و کار را صرفاً برای رضای او انجام دهد و حسن ثواب امیدوار باشد.

ج) عمل: یکی از اصول ده‌گانه جمعیت اسلامی، اصل عمل است و مقصود از آن، عملی است که ثمره علم و اخلاص باشد و هر مسلمان مبارز در زندگی عملی خود مراتب ذیل را رعایت کند: مراد از عمل، عمل ذیل است: اصلاح نفس، اصلاح خانواده، اصلاح جامعه، اصلاح حکومت، نجات وطن، نجات سرزمین‌های اسلامی، پخش سراسری دعوت در جهان.

د) جهاد: فریضه دائمی که مرحله‌ی ابتدایی آن، ناروا داشتن کفر از روی قلب و عقیده و بالاترین مرحله آن جنگ و نبرد در راه خداوند، با دست، زبان و قلم در مقابل کفار و کسانی است که اسلام و کشورهای اسلامی را مورد هجوم قرار دهد (پهلوان، ۱۳۷۷: ۵۱۴). جریان‌های اخوانی مقیم پیشاور با الهام از اندیشه‌های رهبران اخوان المسلمین مبنی بر اینکه جامعه کنونی جهان اسلام، جامعه جاهلی است و بر مسلمانان واقعی واجب است که با آن‌ها به جهاد برخیزند و در صورت عدم توان باید دست به هجرت بزنند؛ مردم را به جهاد و ترک وطن فراخواند؛ از این‌رو، به قول رواء، مهاجرین پیشاور، خروج خود را از کشور به دنبال پناهگاه امن برای جان و ایمان خود به عنوانین وظیفه مذهبی تلقی می‌کنند. ربانی جهاد را یک سنت ابدی تعبیر کرده است که یک پدیده موسمی و زودگذر نیست؛ بلکه جهاد یک سنت لایزال الهی است که تا

زمین و زمان باقی است این سنت ادامه دارد. ربانی با تأثیرپذیری شدید از اندیشه بنیادگرایی جنبش اخوان المسلمین بر این باور است که مسلمانان جز با اعلان جهاد و شهادت، قادر به شکستن زنجیر اسارت خویش نخواهند بود (ربانی، ۱۳۶۹: ۳۱۶). ایثار، اطاعت، استقامت، پایبندی به اصول و وفای به عهد همراه با اعتقاد به اینکه دین، مقدس‌ترین اصولی است که برای رهایی از قید اسارت و استبداد لازم است.

ه) ثبات و استقامت: مسلمان مبارز باید به خاطر رسیدن به هدف و مرام خویش به صورت لاینقطع جهاد و مبارزه کند و مشکلات راه باعث دلسردی او نشود.

و) اطاعت: منظور این است که در حال سختی و آسانی، در وقت خوشی و خفگی از اوامر جمعیت اطاعت کرده و مطابق آن عمل صورت پذیرد. این بخش از دعوت در سه مرحله‌ی معرفی مرام، تنظیم و تنفیذ تکمیل می‌شود و اطلاعات کامل در این مراحل شرط اساسی و عمده‌ای است که برای افراد عضو منظور شده است.

ز) فداکاری: هر مسلمان مبارز باید به خاطر هدف عالی همه‌چیز، جان، مال، وقت و هر لحظه‌ای از زندگی خود را وقف کند. در جهان جهادی بدون فداکاری سراغ نداریم، راهی را که برگزیده‌ایم در این راه هر قربانی و فداکاری که صورت بگیرد ضایع نمی‌شود.

ح) تجرد: هر مسلمانی باید تنها پیرو دین اسلام بوده و به هیچ مکتب و اندیشه دیگری پایبندی و انقیاد نداشته باشد؛ زیرا فقط همین نظام است که باید از آن پیروی کرد.

ط) برادری: منظور آن است که رابطه مستحکم عقیده و ایمان، مسلمانان را با یکدیگر پیوند می‌دهد این خود قوی‌ترین و عالی‌ترین روابط در زندگی است. برادری و اتحاد، فقط در عقیده و ایمان متصور است و عامل اساسی تفرقه، کفر و الحاد است و روی همین منظور دوستی و دشمنی ما استوار است (پهلوان، پیشین: ۵۱۴).

ی) شهادت: ربانی جهت تحریک جوانان به جهاد در مقابل کمونیست‌ها و اشغالگران افغانستان ضمن ترجمه‌ی آثار سید قطب برای دانشجویان مسلمان، به برخی از جملات وی در سخنرانی‌هایش استناد می‌کرد: «حتی در آن حالی که مسلمان در فراز دار طاغوت قرار دارد از بالای دار هم احساس عظمت و جلال می‌کند و به طواغیت و جبابره به نظر خیلی سبک می‌بیند.» (ربانی، ۱۳۶۵: ۹۵).

در مجموع می‌توان گفت که رهبران اسلام سیاسی اهل سنت افغانستان اعم از رهبران جنبش جوانان مسلمان که می‌توان از آن به‌عنوان هسته‌ی اولیه شکل‌گیری اسلام سیاسی در میان اهل سنت این کشور دانست و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و جمعیت اسلامی به

رهبری برهان‌الدین ربانی که در پاکستان در تبعید تأسیس شد، در بعد عقیدتی و اندیشه‌ای از اندیشه‌های سیاسی جنبش اخوان المسلمین مصر، متأثر شده بودند.

## ۵. عوامل ناکامی اندیشه سیاسی حزب جمعیت اسلامی

جریان‌های سیاسی اهل سنت افغانستان پس از دوران شکل‌گیری در تبعید، از اختلافات و واگرایی‌های رهبران خود به‌شدت رنج می‌برند. به‌گونه‌ای که در مدت نه‌چندان طولانی، از دل جنبش جوانان مسلمان جریان‌های متعددی ظهور کرد. این اختلافات موجب شد که رهبران سیاسی و به‌ویژه جریان‌های اخوانی که در پی تشکیل حکومت اخوانی در افغانستان بودند، نه‌تنها آموزه‌های دینی و اسلامی را در کشور تحقق نبخشیدند؛ بلکه با دامن زدن به جنگ‌های داخلی کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کردند. برخی از این عوامل ناکامی این جریان‌ها به‌اختصار در اینجا آورده می‌شود.

### الف) فقدان تجربه سیاسی

رهبران سیاسی افغانستان اعم از سنی و شیعه فاقد تجربه سیاسی بودند. رهبران جنبش جهادی اهل سنت عمدتاً از محیط دانشگاه کابل در قالب نهضت جوانان مسلمان در برابر اندیشه کمونیستی برخاستند. این افراد پس از تنگ شدن شرایط در کشور به پاکستان فراری شدند و با حمایت دولتمردان این کشور برای مقاومت آماده شدند. روشن است که این رهبران سیاسی هیچ‌کدام تجربه‌ای در امور سیاسی و اداره‌ی کشور نداشتند (عظیمی، ۱۳۷۷: ۲۷). اکثر رهبران احزاب سیاسی افغانستان نه‌تنها فاقد تجربه‌ی سیاسی بودند که تحصیلات تخصصی و آکادمیک نیز نداشتند، سابقه فعالیت‌های سیاسی شان به دوره‌ی شکل‌گیری جنبش جوانان مسلمان و تشکیل احزاب در برابر داود خان و رژیم کمونیستی، خلاصه می‌شد.

رهبرانی جریان‌های سیاسی در طول یک دهه جنگ، تمام هم و اندیشه‌شان، جذب و سازماندهی نیروهای جنگی، به دست گرفتن قدرت و حاکمیت و زمامداری بود و برای فردای شکست نظام سیاسی دکتر نجیب و تشکیل دولت، هیچ‌گونه تلاشی مثبتی را برای ایجاد نیروهای فنی و تخصصی انجام ندادند (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۵۹). به باور برخی از پژوهشگران، حتی این احزاب متنا سب با هویت ظاهری و آموزه‌های اسلامی و ادعای اصلاح‌طلبی دینی، در جهت تربیت نیروی متعهد و پاسدار احکام اسلامی، نیز ناموفق بودند (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۲۲۷). فقدان تجربه سیاسی در رهبران سیاسی در پیدایش و شکل‌گیری هرچ‌ومرچ، ناامنی و ظهور جنبش طالبان نقش محوری داشته است. «مجاهدین که در کابل استقرار پیدا کردند، به

سبب عدم تجربه در دولت‌داری، بحران کنونی را به وجود آوردند. هنگامی که مجاهدین نتوانستند حکومت اسلامی مقبول برپا سازند و نیروهای درونی جهاد را متحد کنند، نقشه دیگری طراحی شد که به نام اسلام یا به صحنه بگذارند و با بهره‌گیری از عواطف دینی و همان معیارهای که در عصر جهاد مردم را متحد کرده بود، در برابر دولت کابل سر برکشید.» (چنگیز پهلوان، ۱۳۷۷: ۱۹).

### ب) عدم تحمل سیاسی

دولت‌مردان افغانستان از ارائه و عملی کردن یک نظام و ساختار اسلامی که بتواند امنیت و آرامش را کشور تأمین کند، خودداری کردند. در میدان عمل، اندیشه سیاسی رهبران بر محور قوم سالاری، هم‌حزبی و هم‌پارتی دور می‌زد. دولت‌مردان جهادی نه یک ساختار ملی و مردمی در چارچوب قانون معین ارائه دادند که کاملاً جایگاه‌ها از طریق قانون معین شود و نه تقسیم قدرت را به مفهوم واقعی تحمل کردند. چنانچه که سید احمد گیلانی به وزیر امور خارجه در دولت ربانی منصوب شده بود و اکثر از مسئولین، اعضای خانواده خود را براساس دستورات ریاست جمهوری به سفارت‌خانه‌های خارج از کشور منصوب می‌کرد. درحالی که شخص وزیر خارجه از انتصاب برخی آن‌ها آگاهی نداشت (افغانستان و ریشه‌ها دردها، ۲۸).

ناهماهنگی و عدم تحمل سیاسی رهبران با بسیاری از سیاست‌ها و عملکردهای دولت ربانی و احمدشاه مسعود مخالفت می‌کردند. آنان حضور و موجودیت زنان را در ادارات دولتی مغایر با شریعت اسلامی تلقی می‌کردند و از ظاهر شدن زنان در تلویزیون و گویندگی‌شان در رادیو ناراضی بودند، سیاست و عملکرد رهبران جمعیت اسلامی را در نزدیکی با احزاب شیعه، نادرست می‌پنداشتند و با حضور نیروهای دوستم در کابل و ادامه کار اعضای حزب خلق در ادارات دولتی به‌خصوص در قطعات مسلح اعتراض داشتند و در باطن با توجه به نگاه و سابقه تاریخی قوم سالاری، خواستار سرنگونی دولت ربانی تاجیک تبار بودند (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۲۲۲).

حکمتیار با مخالفت با جمعیت اسلامی این حزب را به‌زانو درآورده بود «حکمتیار به دلیل حمایت از کشتار و خونریزی، دشمنی با امنیت و صلح، جبهه‌گیری در برابر تمامی جریان‌های سیاسی، شایستگی تشکیل حکومت اسلامی را ندارد و حکومت باید با انتخابات آزاد، تحت نظر سازمان ملل شکل بگیرد؛ زیرا جایی برای دیکتاتوری در جامعه‌ی افغانستان وجود ندارد.» (فروزان، ۱۳۸۹: ۹۲).

جمعیت اسلامی هرچند با اندیشه اعتدالی که داشت نتوانست پس از تصاحب قدرت کدورت‌های گذشته را فراموش کند؛ بلکه در امتداد جدال‌های سابق که در پاکستان با سایر

جریان‌های سیاسی داشت با حفظ قدرت انحصاری، حرکت کرد که نتیجه و برآیند آن تداوم یافتن جنگ و کشتار و عدم تشکیل حکومت ملی فراگیر و قابل قبول بود. «اصولاً آن چیزی که به نام حکومت مجاهدین در کابل به وجود آمد، در واقع سیاست گروه‌های هفتگانه‌ی پیشاور بود که از پیشاور به کابل منتقل شد. گروه‌های هفتگانه‌ی پیشاور در طول سال‌های مقاومت هرگز بر سر هیچ موضوعی نتوانستند به توافق برسند. مهمترین دلیلی که حکومت ربانی نتوانست مشروعیت به دست بیاورد - مشروعیت ملی، مشروعیت منطقه‌ای، بین‌المللی - این بود که آقای ربانی به هیچ وجه نتوانست گروه‌های مختلف جهادی را به شکلی از اشکال، مطمئن سازد که در یک حکومت واحد، نیاز همه رفع خواهد شد.» (طنین، ۱۳۸۴: ۴۰۷).

### ج) اختلافات مذهبی

اختلافات و تضادهای مذهبی در افغانستان یکی از عوامل دیرینه‌ی تقابل و رویارویی پیروان دو مذهب شیعه و سنی در این کشور به شمار می‌رود. دوره عبدالرحمان خان که بنیان‌گذار و مجری شیعه ستیزی در افغانستان بوده و در مورد نابودی شیعیان افغانستان چنین می‌گوید: «حالا شما مردم افغان را چه شده و چرا هوش بسر آورده، ملک و زمین گروه راف ضیون را که دشمن دین شما نیستند، متصرف نمی‌شوید.» (کاتب، ۱۳۳۱: ج ۳، ۸۷۱). همچنین پژوهشگر دیگری به نقل از سراج التواریخ در مورد خطاب امیر عبدالرحمان به پشتون‌ها، می‌نویسد: «اگر نامرد و بی‌غیرت نیستید، دمار از روزگار هزاره شیعه کشیده و وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود کنید.» (ابواحسان، ۱۳۷۸: ۱۸۸). این روند به وسیله برخی از نهادهای تندروی اهل سنت تداوم یافته و هر از چند گاهی به آن دامن زده می‌شود. به این جهت است که در دوران جهاد بالینکه شیعیان دوشادوش مجاهدین اهل سنت به جهاد و مقاومت پرداختند، پس از شکست نیروهای روسی و ظاهر شدن زمینه‌های شکست دولت دکتر نجیب، برخی از رهبران تندرو و افراطی احزاب هفتگانه در پیشاور، با حضور شیعیان در تشکیل دولت در تبعید، مخالفت می‌کردند. این رهبران در حالی با حضور شیعیان در تشکیل دولت در تبعید، مخالفت می‌کردند که می‌دانستند، شیعیان بیش از ۳۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و حداقل هشت جریان سیاسی جهادی از این مذهب فعال بودند؛ ولی با همه این تلاش‌هایی که شیعیان در مبارزه با استعمارگران و متجاوزان روسی، انجام دادند، برخی این رهبران اعلام کردند که برای مردم تشیع افغانستان جایی در حکومت مجاهدین موجود نیست (سجادی، ۱۳۸۱: ۱۴۳) بدون اینکه پیامدهای منفی این اقداماتشان درک کنند. سراب تفکر شیعه ستیزی، شیوخ و نهادهای تندرو وهابیت سعودی و پاکستان بودند که جهت جلوگیری از

نفوذ ایران در افغانستان، به تحریک رهبران جهادی رادیکال و افراطی اهل سنت بر ضد شیعیان دامن می‌زدند و این رهبران نیز بدون این که پیامدهای منفی تقابل شیعه و سنی را درک کنند، بر تحقق خواسته‌هایشان اصرار داشتند.

یونس خالص یکی از رهبران جهادی تندرو، رهبر شاخه انشعابی حزب اسلامی، در این مورد می‌گوید: «فقط علمای دین و کسان که مسلمان واقعی هستند باید حق رأی داشته باشند و در اسلام، زن و شیعیان حق رأی ندارند.» (همان، ۱۶۶).

از دیدگاه یونس خالص نه زن، مسلمان واقعی است و نه شیعیان. در این تفکر تند و رادیکال که توسط برخی از شاخه‌های افراطی اخوان مانند جنبش جهاد اسلامی، التکفیر و الهجره، با الهام‌گیری از اندیشه‌های سید قطب، نشأت گرفت، برخی از رهبران جهادی مانند حکمتیار را تحت تأثیر قرارداد. حکمتیار با این قرائت از اسلام نه تنها به نفی عقاید شیعیان که به طرد و تکفیر سایر جریان‌های سیاسی اهل سنت نیز پرداخت. حکمتیار که به خاطر تفکرات افراطی و رفتار و عملکرد دوگانه‌اش، نزدیک به سی سال بود که از جامعه‌ی افغانستان طرد شده و منزوی شده بود و هنوز برای کسب قدرت، همان رویکرد قدیمی خود را دنبال می‌کند و بر طبل نفاق و تکفیر «غیر» خودش می‌کوبد. به نحوه یک استانی که تماماً شیعه و هزاره است معترض است: «والی، قوماندانان (فرماندهان)، مأمورین ملکی، نیروهای امنیتی، مکاتب، پوهنتون، استادان، قاضیان و... همه در اختیار هزاره‌هاست و غیر از شیعیان، در این مقامات کسی به چشم نمی‌خورد.» (حکمتیار، ۱۳۶۰: ۲). از دیدگاه ایشان تبدیل یک شهرستان به استان و اداره آن به مردم هزاره واگذار شد. در اندیشه حکمتیار، دستیابی اقلیت‌های دیگر به حداقل حقوق‌شان، مخالفت با وحدت ملی است. واقعیت امر این است که وضعیت شیعیان و سایر اقلیت‌ها و حضور اندک و ناچیزی آنان در ادارات دولتی، مکاتب، دانشگاه‌ها، دستگاهی نیروهای امنیتی و... از دید تیزبین ایشان پنهان‌نمانده است. ولی او هوشمندانه درک می‌کند که برای کسب موقعیت در میان برادران پشتون، غیر از دامن زدن به اختلافات و تحریک احساسات قومی، راه دیگری ندارد.

#### (د) سلطه قومی

قوم‌گرایی و سلطه‌طلبی قومی از پدیده‌های است که در سرتاسر تاریخ افغان‌ستان از بدو شکل‌گیری تا امروز توسط حاکمان قوم مسلط تعقیب شده است. منظومه فکری سلطه‌ی تاریخی پادشاهان و حاکمان قوم مسلط در این کشور بر سلطه‌ای مطلقه بر سایر گروه‌های قومی و تمامیت‌خواهی این سرزمین، شکل گرفته است. اقلیت حاکم در کشور، نزدیک به سه قرن



حاکمیت، نه تنها از تمامی امتیازات و درآمدهای آن در جهت توسعه و بهبود وضعیت معیشتی قوم خویش بهره برده‌اند؛ بلکه برای تاراج و غارت زمین و داشته‌های اقوام دیگر، کشتار و نسل‌کشی‌های بی‌رحمانه‌ای را در برهه‌های متعددی تاریخی، صورت داده است؛ از این رو، هرگونه حرکت آزادی‌خواهی، حق‌خواهی، دفاع از خود و داشته‌های خویش و... که از ناحیه اقوام محکوم در این کشور، صورت می‌گیرد، از طرف اقلیت حاکم، به‌مثابه تجاوز به حریم و حقوق آنان تلقی شده و برای سرکوب این نوع حرکات، با مستمسک قراردادن آموزه‌های دینی و صدور فتوای تکفیر آنان، اقدامات و یورش‌های گوناگونی را صورت داده است.

احزاب و گروه‌های جهادی که از بستر تفکر و آموزه‌های دینی برخاسته بودند تا نظام ضد دینی داود خان و نظام کمونیستی پس از وی را سرنگون کرده و دولت اسلامی تشکیل دهند، با نادیده گرفتن و به حاشیه راندن دستورات دینی، در همان مسیر حاکمان سلف این کشور، گام نهادند. رهبران این جریان‌ها در گفتار و مرامنامه‌هایشان بر تحقق عدالت اسلامی، برابری، ضدیت با اندیشه ناسیونالیستی و... تأکید داشتند؛ ولی در عرصه عملی، اندیشه‌ها و خواسته‌های اقتدارگرایانه و قوم‌محورانه‌ای آنان در توزیع و سهم‌بندی قدرت، تشکیل دولت و... نشان داد که اقتدار و انحصار قدرت و تمامیت‌خواهی، زیربنای اصلی خواسته‌های درونی برخی از رهبران جهادی را شکل می‌دهد (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۱۰۰). طبیعی است که در چنین شرایطی در کشوری که دارای اقوام گوناگون بوده و حداقل چهار قوم عمده در آن زندگی می‌کنند و در دوران جهاد دوشادوش هم بر ضد اشغالگران رزمیده‌اند، برآیند انحصار قدرت و تمامیت‌خواهی، جز جنگ، ویرانی و کشتار چیزی نخواهد بود؛ ولی درک این مهم نتوانست از عطش طمع و قدرت‌طلبی رهبران جهادی بکاهد. پدیده قدرت‌طلبی رهبران جهادی است، جبهه‌گیری، مخالفت‌ها و اقدامات یک‌جانبه‌ی و حکمتیاری در این راستا قابل تحلیل است. اصرار حکمتیاری بر اقدام انقلابی در دوران داودخان، مطرح کردن طرح کنفدراسیون پاکستان و افغانستان و جمعیت جلب حمایت سران پاکستان (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۶۷)، درگیری نیروهای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، ارتباط حکمتیاری با کمونیست‌های شاخه‌ی خلق افغانستان و کودتای نام‌کام شه‌نواز تنی با حمایت حکمتیاری و در جانب مقابل کودتای ناموفق هرات توسط جمعیت اسلامی، ارتباط با جناح پرچم حزب خلق و... همگی در جهت کسب قدرت صورت گرفته است.

واقعیت این است که حکمتیاری خود را وارث تاج‌وتخت سلطنت پشتونی در افغانستان می‌دانست، به همین جهت در تلاش بود تا بار دیگر اقتدار و سلطه‌ی این قوم را در افغانستان احیا کند. حتی پی‌شهادت سیم قدرت بین حزب اسلامی و حزب وطن از سوی دکتر نجیب،

نتوانست عطش زیاده‌خواهی حکمتیار را برطرف کند و ایشان با رد این پیشنهاد خواهان اخذ تمامی سمت‌های دولتی بود. در سوی مقابل پس از استعفای نجیب و وارد شدن نیروهای حکمتیار در کابل و اشغال نقاط حساس شهر، جریان‌های سیاسی غیر پشتون و در رأس آن جمعیت اسلامی که از تکرار شدن تاریخ و تسلط دوباره‌ی پشتون‌ها در کشور، هراسیدند. بدین‌جهت احمد شاه مسعود با برقراری ارتباط با ژنرال‌های پرچمی حزب وطن، در یک حمله‌ی همه‌جانبه نیروهای حکمتیار را از مرکز شهر کابل به حاشیه راندند و نقاط کلیدی را به دست گرفتند. او، معاهده‌ی رهبران جهادی اهل سنت در پیشاور را که خود پذیرفته و نماینده‌اش امضا کرده بود، رد کرد و غیرقانونی خواند و گفت که مردم افغانستان که منظورش حزب اسلامی بود، حکومت تشکیل می‌دهند؛ اما پس از شکست ناگهانی نیروهایش در کابل و بر باد رفتن آرزوهایش، علاج کار را در موشک باران شهر و کشتار مردم بی‌دفاع جستجو می‌کرد (حسرت، ۱۳۹۹: مدخل افشار).

مسعود نیز مانند حکمتیار برای دستیابی به قدرت، مجدانه تلاش می‌کرد. تضاد و تقابل وی با حکمتیار در دوران جهاد و جنگ‌های داخلی کابل و عدم سهم دهی به جریان‌های سیاسی دیگر در دولت، نشان بارزی از انحصار قدرت به‌وسیله مسعود بود. او که به‌عنوان وزیر دفاع در دولت ربانی ایفای نقش می‌کرد، همان تفکر حکمتیار در باب انحصار قدرت را دنبال می‌کرد. تقابل حزب وحدت و جنبش ملی شمال با مسعود دقیقاً در همین راستا شکل گرفت؛ زیرا استاد شهید مزاری و ژنرال دو ستم درک کردند که سناریوی انحصار قدرت و حذف دیگران، این بار توسط مسعود در حال شکل‌گیری است و ربانی و مسعود چنین می‌اندیشند که حاکمیت اصلی باید به‌طوری انحصاری در دست جمعیت اسلامی باشد و اگر دیگران هم سهم بگیرند، باید در تبه‌ی دوم و سوم قرار داشته باشند. یورش بی‌رحمانه‌ی نیروهای مسعود با همکاری نیروهای سلفی اتحاد سیاف، در مناطق افشار، چنداول و مناطق شیعه‌نشین کابل و کشتار فجیع شیعیان، ریشه در همان تقابل گفتمان عدالت‌خواهی استاد شهید مزاری با تفکر انحصاری مسعود داشت. مسعود که از رویارویی نیروهای حزب وحدت در برابر شورای نظار، شدیداً رنجیده‌خاطر شده بود. در این یورش، از زمین و هوا، مردم بی‌دفاع افشار و چنداول را هدف قرارداد (حسرت، ۱۳۹۹: مدخل افشار)؛ بدین‌سان جنگ قدرت بین رهبران جهادی مانع از تشکیل حکومت اسلامی فراگیر شد.

### ه) فقدان برنامه و نقشه راه

گروه‌های سیاسی پس از تعریف مرام و استراتژی خود، برای رسیدن به اهداف معین باید

پلان و برنامه‌ای مشخصی داشته باشد تا بر اساس آن بتواند اهدافش را تحقق بخشد. این در حالی است که رهبران جهادی افغانستان هیچ طرحی معینی برای آینده نداشت و برنامه‌های اجمالی که در اساسنامه‌ها و مرامنامه‌های احزاب درج شده بود، در سایه قدرت طلبی رهبران جهادی رنگ باخته بود و مشخصاً اگر برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی داشت و به طور مسلم پیامدهای بعدی را در بر نداشت. تمام برنامه و هم دولت و سایر احزاب جهادی، گرفتن فلان منطقه، قریه، تپه، دره، شهر و... از دست گروهی مقابل بود (عظیمی، ۱۳۷۲: ۴۴).

اکثر پژوهشگران مسائل افغانستان بر این باورند که یکی از عوامل ناکارآمدی و شکست اسلام سیاسی در افغانستان، نبود برنامه و سازوکارهای لازم و ضروری برای اداره‌ی سیاسی جامعه در جهت استقرار نظم اجتماعی بود. اسلام‌گرایان و احزاب جهادی در طول دوران جهاد، همواره به نفی‌الگو و مدل برنامه‌ریزی نظام سیاسی حاکم می‌پرداختند و آن را سیستم غیردینی می‌خواندند؛ ولی پس از شکست دولت نجیب و روزهای آغازین دولت اسلامی، خود به گونه‌ای جدی با این مشکل روبرو بودند (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۰۴) به طوری که حتی ارگان‌های رسمی دولتی را از نظر قانون‌گذاری و اجرا با تناقض روبرو می‌ساخت. منظومه‌ی فکری رهبران جهادی را در دوران جهاد و پس از شکست دولت نجیب، جذب اعضا و نیروهای نظامی برای جنگ، تسخیر شهرها و دهات و شکست نیروهای طرف مقابل، شکل می‌داد؛ از این رو، جریان‌های سیاسی، فاقد برنامه برای اداره‌ی جامعه بود. رهبران نه خود تخصصی در اداره‌ی کشور داشتند و نه افرادی تحصیل کرده و متخصص در این زمینه داشتند، طبیعی است که مدیریت کشور بدون یک برنامه‌ریزی دقیق امکان‌پذیر نبوده و سرانجام به شکست و هرج و مرج کشیده می‌شود. «مجاهدین تا قبل از پیروزی جهاد، دو هدفی: تجاوز شوروی و سرنگونی حکومت کمونیستی کابل و دست‌نشانده که رژیم مسکو را تعقیب می‌کردند و در دوران جهاد بحث‌های عمیقی در رابطه با ساختار سیاسی و چگونگی اداره و مدیریت کشور، صورت نگرفت.» (طنین، ۱۳۸۴: ۴۰۸).

در مجموع می‌توان گفت که هر گروهی از رهبران جهادی تمایلات خاص خودشان را دنبال می‌کردند و این واقعیت را در نظر نمی‌گرفتند که جامعه‌ی افغانستان بر اثر جهاد وارد مرحله‌ی تاریخی دیگری شده است.

## نتیجه‌گیری

مهمترین نتیجه تأثیرپذیری گروه‌های سیاسی افغانی از اخوان المسلمین، گسترش رادیکالیسم اسلامی در جامعه‌ی بحران‌زده افغانستان است. اثرپذیری از جنبش اخوانی، پیامدهای فراوانی به دنبال دارد که در این نوشته ذکر نمی‌کنیم. صرفاً به بحث گسترش افراط‌گرایی در کشور می‌پردازیم که هرچند همه تأثیراتی آن معلول نفوذ اندیشه‌های اخوانی در گروه‌های سیاسی افغانی نیست، بدون تردید، این اثرپذیری‌ها نقش مهمی در گسترش رفتار افراطی در اندیشه سیاسی رهبران افغانستان دارد؛ زیرا رهبران فکری جنبش اخوان در یک گذر تاریخی، از یک مبارزه‌ی آرام و بدون سروصدا، به سمت تفکرات افراط سیر کردند. با انتقال اندیشه‌های اخوانی به افغانستان و تأثیرپذیری جریان سیاسی از آن، این اندیشه‌های افراطی نیز خواه‌ناخواه به گروه‌های متأثر از اخوان سرایت کرده است.

بانفوذ اندیشه اخوانی و تعمیق شکاف‌های اجتماعی، تشدید و دامن زدن به بی‌اعتمادها در جامعه‌ی جنگ‌زده افغانستان، از دیگر آثار و پیامدهای زیان‌بار، تأثیرپذیر گروه‌های جهادی افغانستان از جنبش اخوان المسلمین به شمار می‌رود. شکاف اجتماعی در هر جامعه‌ای وجود دارد. این شکاف و گسل‌ها تا زمانی که فعال نشوند، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کنند. با فعال شدن این گسل‌ها جنگ‌های بی‌هدف و کوری که از دهه هفتاد آغاز شد و تا هنوز هم ادامه دارد و تاکنون ده هزار انسان بی‌گناه از زن و کودک را به کام مرگ فرستاده است، نتیجه‌ی و ماحصل افراط‌گرایی همان گروه‌های سیاسی است که با ایدئولوژی کاذب اخوانی و سلفی وارد معرکه جهاد و سیاست شده بودند و می‌خواستند جامعه را طبق برداشت غلطی که خود از اسلام داشتند. مهندسی کنند و سامان بخشند.

## فهرست منابع

- اندیشمند، محمد اکرام، (۱۳۸۳)، سال‌های تجاوز و مقاومت، ایمان، بی‌جا.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران: نشر نی.
- البناء، حسن، (۱۳۵۸)، خاطرات حسن البناء، ترجمه جلال‌الدین فارسی، تهران: برهان.
- پاپلی یزدی، محمدحسن، (۱۳۷۲)، افغانستان، جنگ و سیاست؛ مجموعه مقالات، بی‌جا.
- پهلوان، چنگیز، (۱۳۷۷)، افغانستان در سایه حکومت مجاهدین تا روی کار آمدن طالبان، تهران: قطره.
- جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۹)، دانشنامه هزاره؛ ویرایش دوم «با تجدید نظر و اضافات»، ج ۱، کابل: واژه.
- حکمتیار، گلبدین، (۱۳۶۰)، بیانیه حکمتیار به بزرگان اقوام، ترجمه پشتو به دری: ابوذر، پیرزاده و حسینی، تهران: دفتر حزب اسلامی افغانستان.
- دای فولادی، (۱۳۷۷)، افغانستان؛ قلمرو استبداد، بی‌نا، بی‌جا.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد، (۱۳۷۱)، احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان، قم: مؤلف.
- دهخدا، (۱۳۷۲)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۶۵)، رهنمون جهاد، تهران: دفتر جمعیت اسلامی.
- ربانی، برهان‌الدین، (۱۳۶۹)، ارشاد جهاد، تهران: دفتر جمعیت اسلامی.
- ربانی، برهان‌الدین، (بی‌تا)، چه نوع مبارزه، تهران: دفتر جمعیت اسلامی.
- روا، اولیویه، (۱۳۶۹)، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس.
- روا، اولیویه، (۱۳۷۸)، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی و حسن مطیعی امین، تهران: الهدی.
- روا، اولیویه، (۱۳۸۹)، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، تهران: عرفان.
- سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قوم، مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب.
- سجادی، عبدالقیوم، (۱۳۸۸)، گفتمان جهانی‌شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پساتالبان، قم: دانشگاه مفید.

- طنین، ظاهر، (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران: عرفان.
- عظیمی، محمدظاهر، (۱۳۷۲)، افغانستان و ریشه دردها، بی جا: مؤلف.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، (۱۳۶۰)، تهران: امیرکبیر.
- لیاخفسکی، الکساندر، (۱۹۹۹)، طوفان در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، پیشاور: میوند.
- مارسدن، پیتر، (۱۳۷۹)، طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- مرادی، صاحب نظر، (۱۳۹۰)، افغانستان جغرافیای بحران، کابل: سعید.
- معروف، حق نظر، (۱۳۸۰)، مقام تاجیکان در افغانستان، دوشنبه: شیخ الاسلام احمدجام.
- معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۱، تهران: امیرکبیر
- موسوی، سید عسکر، (۱۳۸۶)، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، قم: اشک یاس.